

# سلطان بخت:



## شاه بانوی فرخنده فال!

جمشید سروشیار

پژوهنده تاریخ اصفهان

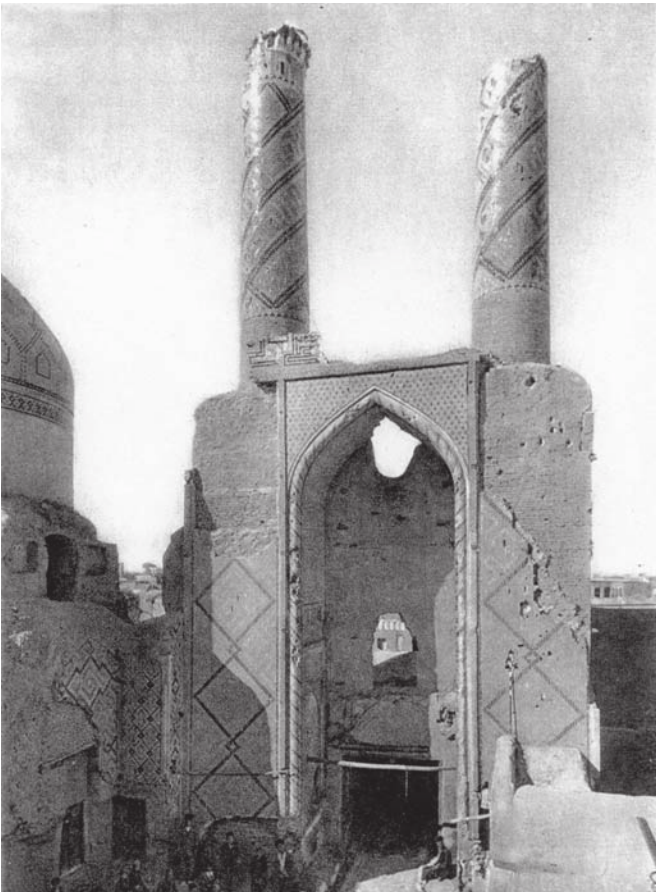
مقاله ۲

I

روز آدینه، بیست و یکم جمادی الاولی سال هفتصد و پنجاه و هشت، پسین گاه<sup>۱</sup> که «دولت مستعجل»<sup>۲</sup> شیخ ابواسحق اینجو به سرآمد و آن «شه مشکین کاکل»<sup>۳</sup> را به حکم امیر پرتزویر، مبارزالدین محمّد، پس از نماز دیگر، در میدان سعادت شیراز گردن زدند<sup>۴</sup> و «ایران زمین از اینجوئیته خالی ماند»<sup>۵</sup>، در میان غنائم نفیسی که از خزائن آن خاندان والاتباء<sup>۶</sup>، فراچنگ امیر قهار مظفری افتاد، دوشیزه‌ای بود سخت پاکیزه و فزه‌مند که خان سلطان (= خاندسلطان، خواندسلطان) خوانده می‌شد. وی و پسری به نام علاءالدین کیقباد<sup>۷</sup>، فرزندان امیر غیاث‌الدین کیخسرو، برادر مهتر ابواسحق بودند که در پنجم رجب هفتصد و سی و نه<sup>۸</sup> از پدر یتیم مانده و در سایه عنایت عمّ ارجمند تربیت یافته بودند. در واقعه پدر، کیقباد دوازده ساله<sup>۹</sup> و خان سلطان - شاید - دخترکی دو سه ساله بود.

کوتاه زمانی پس از شهادت اندوهبار ابواسحق، خان سلطان به ناخواه و خواه به حکم نکاح شاه محمود مظفری، پسر مبارزالدین تن در داد. وی در این هنگام گویا از بیست سال کمتر نداشته و داماد نیز بتقریب همبالای او بوده است. شاید مقارن همین عهد ازدواج بود که شاه محمود پس از معاونت شاه شجاع، برادر مهین خویش در کور کردن و اسارت پدر، در تقسیم متصرفات وی، از جانب برادر به امارت اصفهان منصوب گردید (ظاهراً رمضان ۷۶۰).<sup>۱۰</sup> خان سلطان که شه‌دختی سرشار از غروری شاهانه و غیرتی مردانه بود، نمی‌توانست یاد مرگ جانگداز ابواسحق را از خاطر بسترده و با شوی و خاندان او که آتش بیداد به دودمان اینجو در زده بودند، دل یکدله کند، بدین روی از همان آغاز، به هر نوع





نمایی از کاروانسرای دردشت و گنبد مقبره در اوایل قرن چهاردهم هـ.ش



سردر کاروانسرای دومنار و گنبد مقبره سلطان بخت از رویه رو

عکس از هدایت‌الله گلزاد

توان ستیز و کشاکش در هیچ یک باز نماند، هر کدام به هوای غلبه بر دیگری، به خیال دوستی و اتحاد با سلطان اویس افتادند. اویس، خواهری (یا دختری) داشت، دُندی سلطان نام، دوشیزه‌ای با حسنی دلاویز و به زیور ادب آراسته که ممدوح سلمان ساوجی بود.<sup>۱۳</sup> برادران مظفری به قصد قربت امیر جلیبری، هر یک به رغم دیگری، فرستاده‌ای با هدایا و تحفی کرامند به خواستگاری این شاهدخت به دربار تبریز گسیل داشتند. در این خواستگاری که بعضی مورخان آن را به شرحی دلکش گزارش نموده‌اند، اویس بعد از رایزنی با فرزندان دربار خویش، محمود را به دامادی برگزید.<sup>۱۴</sup> چون خان سلطان از این خبر ناخجسته آگهی یافت، رشک زنانه آتش در نهاد او برفروخت و از آنجا که در دوران ده ساله زندگی با محمود، کودکی هم نیاورده بود،<sup>۱۵</sup> در این حرکت شوی، نشانی از نامهربانی و سرزنش نیز می‌دید و این بیشتر خاطر او را می‌آزرد. پس به شاه شجاع - که او هم خاطر آزرده شکست در خواستگاری دُندی بود و از دیرباز نیز در دل به خان سلطان مهر می‌ورزید<sup>۱۶</sup>، و او هم

می‌کوشید تا لهیب ستیز و نفاق را در دوده مظفری افروخته دارد و شوی را - که به عکس برادر، سست‌عزمی جاه‌طلب و سبک‌سری گران‌جان بود - آلت دست و مغلوب اراده خویش کند و او را، خاصه، رویاروی شاه شجاع بدارد.<sup>۱۱</sup> در این منازعات نافرجام، گاه شاه محمود بر سر شیراز سپاه می‌برد و آن شهر را در حصار می‌گرفت و مردم مسکین را به آفت قحط و غلامی‌کشت و زمانی شاه شجاع به اصفهان لشکر می‌آورد و خلق بینوا را در آتش گرسنگی و بلا می‌سوخت و سپس هر دو ملول و خشماگین با مردانی خسته و شکسته به دیار خویش باز می‌گشتند. در این محاربات، خان سلطان نیز گاه خود، جوشن رزم بر تن راست می‌کرد و مردانه با سلحشوران می‌کوشید.<sup>۱۲</sup>

در همین روزگار که امیران خاندان مظفری به جدّ و جهل در فنای دولت خویش سعی می‌نمودند، در تبریز و بغداد، شاه فاضل و بیدار بخت، سلطان اویس جلیبری، هر روز، بنیان قدرت و اساس سلطنت خویش را استوارتر می‌کرد و این معنی از چشم این هر دو برادر نهان نبود. پس، آن زمان که دیگر



مدخل مقبره سلطان بخت از صحن کاروانسرای دومنار

عکس از هدایت‌الله گلزاد

خاندانی محتشم و صاحب‌جاه بوده است. در پس پشت این سردر، به روزگار آبادانی، عرصه‌ای بوده است فراخ، درخور درگاه آن، که به مرور دهور به غارت و غصب مجاوران به تصرف رفته و آنچه اکنون به جاست، فضایی تنگ و نادلگشاست که هیچ نشانی از قدمت در آن پدید نیست. بر پیشانی این درگاه که روزگاری به کاشی‌های نگارین، مرصع بوده و بقایای غبارآلود امروزی آن، حکایت از ظرافت ذوق و طراوت هنر پردازندگان از یاد رفته آن دارد. متأسفانه، کتیبه‌ای نمانده، نیز در کتابی و نبشته‌ای اشارتی یافته نیست تا معلوم دارد که این بنا، اساساً چه بنیادی بوده است: مسجد، مدرسه، کاروانسرا، تکیه، خانقاه...؟ و از کی است و بانی آن کیست و صاحب گور، بتحقیق که بوده است؟ در تاریخ بنا، این قدر هست که باستان‌شناسان معمار، براساس قرائنی، این هر دو بنا - سردر و مقبره - را از آثار سده هشتم هجری می‌انگارند، منتها بنای مقبره را اندکی پیشتر از بنای سردر و متعلقات بازنمانده آن، تاریخ می‌نهند.<sup>۲۹</sup>

از این معنی نیک خبر داشت اما در گرو پیمان زناشویی بود - پیکی فرستاد و نامه‌ای گرم و شورانگیز و هدایایی در خور همراه او کرد و پیام داد که: «بیا تا من اصفهان را با تو بسپارم»<sup>۱۷</sup> و محمود را بسته به تو تسلیم نمایم.<sup>۱۸</sup> نیز گفت: شتاب کن که امروز و فرداست که هودج عروس تبریز به اصفهان رسد و اگر تو از آن پیش‌تر نرسیده باشی، می‌ترسم که کار از کار بگذرد.<sup>۱۹</sup>

شاه‌شجاع چون صاحب وجودی خان‌سلطان معلوم داشت، لشکری جمع آورد و به در اصفهان آمد و در این ایام چون مکاتبات خان‌سلطان و شاه‌شجاع متواتر بود، ناگاه روزی کسی را یکی از این مکتوبات به دست افتاده به شاه محمود رسانیدند و او بی‌توقف، خان‌سلطان را بگرفت و به زه کمان خفه کرد؛<sup>۲۰</sup> سپس ایلچیان به تبریز فرستاد تا نوعروس را به خانه بخت آورند<sup>۲۱</sup>، و «سلطان اویس دختر را با چندان تجمل و تکلف که در وصف نیاید، مصاحب جمعی از معتبران به اصفهان فرستاد»<sup>۲۲</sup> و این به سال ۷۷۱ بود.<sup>۲۳</sup>

محمود پس از زفاف با دُندی، به حکم آن که گفته‌اند: «چه خوش باشد به دل مهر نخستین»، باز به یاد دلدار دیرین افتاد و پشیمان از آنچه بدو کرده بود، هر دم آتش به جان تر می‌گشت، تا چنان شد که «شب و روز فریاد می‌کرد و سر تا پای خود هیچ جای نگذاشت که داغی نکرد»<sup>۲۴</sup>... این بی‌قراری‌ها، بالطبع بر خاطر دُندی که خود نیز خاتونی نژاده و در لطف و خوبی یگانه بود، سخت گران می‌آمد و آن را بر خویشتن وهنی می‌شمرد، تا سرانجام پایاب شکیبائیش از دست بشد و روزی در غیبت شوی پریشان روزگار، و سوسه غیرت و رشک، عنان اختیار، چنانش از کف در ربود که خادمان خاص را فرمود تا پیکر نازنین خفتیده در خاک خان‌سلطان ناکام را از گور به در آوردند و به آتش بسوختند.<sup>۲۵</sup> محمود از آن روز باز، دیگر روی شادی ندید و «به علل متضاد مبتلا شد و در سر آن قضیه رفت».<sup>۲۶</sup>

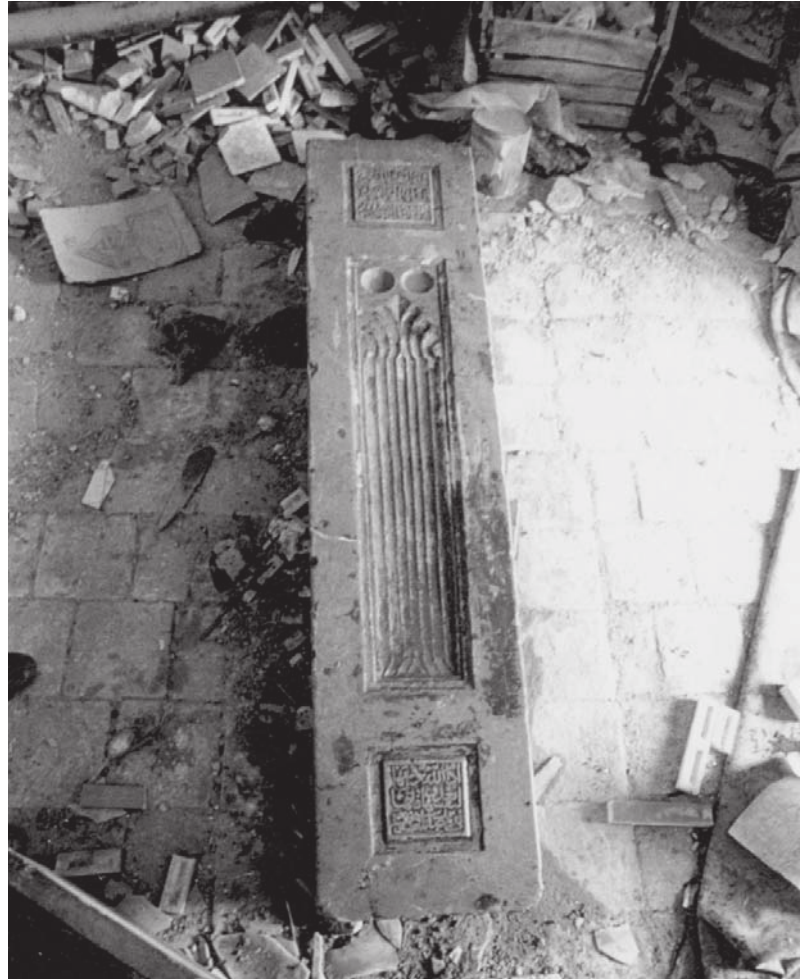
## II

در محله دردشت که از کهن‌ترین محله‌های اصفهان است،<sup>۲۷</sup> آنجا که خواجه بزرگ، نظام‌الملک طوسی نیز یکی از دارالعلم‌های معروف خویش (= مدرسه نظامیه) را اساس نهاده بود،<sup>۲۸</sup> درگاهی بلند و نیمه ویرانه با دو مناره سرشکسته بر دو سوی آن، بازمانده که اکنون به «دو منار دردشت» و «کاروانسرای دو منار» معروف مردمان برزن است. بر کران و پیوسته بدین درگاه، حجره‌ای است، خشتی و گچ‌اندوده با گنبدی بر فراز آن که گورخانه غربت‌زده بانویی است با نام خجسته «سلطان‌بخت» که به عهد حیات خاتونی معظم از





کتیبه روی سنگ مزار سلطان بخت (مرتب نخستین)



نمایی از سنگ مزار سلطان بخت آغا در میان ...



کتیبه روی سنگ مزار سلطان بخت (مرتب سومین)

سربین سنگ ۴۲/۵ و در پائین ۳۶ و بلندی آن از سطح آجر فرش کف حجره ۲۵ سانتی متر است. درازا و پهناى آن پهلوی سنگ که بر خاک نهاده است، اندکی از ابعاد رویه آن کمتر است. بر روی سنگ سه مرتب نقش است: مرتب بالای سر با فاصله ۱۰/۵ سانتی متر از لبه سر سنگ، مرتبی است به ابعاد ۱۹×۱۹ که مرتبی دیگر با ابعاد ۱۶/۵×۱۶/۵ در درون آن رسم شده است. سطح این مرتب با دو خط موازی به سه بخش تقسیم گردیده و این چند کلمه عربی که از غرائب کتیبه‌های قبور است،<sup>۳۴</sup> به خط نسخ برجسته خوش در آن سه بخش بدین وضع نگاشته آمده است: در بخش نخست: هذه الصخرة المقدسة. در بخش دومین: أنشأتها الخاتون العظيمة. در بخش سومین: سلطان بخت آغا ابنة الامير خسرو شاه. دنباله این عبارت در مرتب سوم نقش است که مرتبی است با فاصله ۱۰/۵ سانتی متر از مرتب دوم. درازا و پهناى مرتب سوم ۱۳/۵ و ۱۲/۵ است که

در دهه نخستین سده چهاردهم هجری خورشیدی، شادروان میرسید علی جناب، عالم نام‌آور ریاضی و اصفهان‌شناس خیبر، در دو تألیف ارزمند خویش: «الاصفهان» و «راهر برای مسافرین اصفهان»<sup>۳۵</sup>، در پی شناسایی این بنا و پژوهش احوال صاحب مرقد برآمد: بنا را در کتاب نخست خویش، «تکیه»<sup>۳۶</sup> و در رساله دوم، «خانقاه»<sup>۳۷</sup> دانست و در شناخت سلطان بخت با استفاده از بعض منابع و اسناد تاریخی، سخنانی گفت که از اعتباری برخوردار نیست، اما متأسفانه، پژوهندگان بعد از وی، همه، آن سخنان بی‌اعتبار را به اعتبار دانش و فضلی که در صاحب سخن سراغ داشتند، مسلم تاریخی انگاشتند و در آثار خویش به نقل آوردند و همگنان را به گمراهی بردند!<sup>۳۸</sup>

لوح مزار سلطان بخت، سنگی است صاف و یک لخت به رنگ سرخ آخراپی که رویه آن به درازای ۱۷۶ و پهناى آن در



سردر گنبد تاج‌الملک مسجد جامع کبیر، از آثار دوره مظفری، مویخ ۷۶۸ که آن را از آثار سلطان بخت گفته‌اند. عکس از مرتضی پورموسی

امیرکیخسرو اینجو، برادر شیخ ابواسحق اینجو، منکوحه شاه محمود آل مظفر شمرده است!<sup>۳۶</sup>

جناب، سه سالی پس از طبع «الاصفهان»، رساله مختصر «راهبر برای مسافرین اصفهان» را منتشر فرمود. در این وجیزه، مؤلف فقید، سخنانی دیگر نیز دارد: آغا سلطان (= سلطان آغا) را به غیر آنکه دختر امیرکیخسرو شناخته، نبیره امیر مبارزالدین هم به حساب آورده است!<sup>۳۷</sup> (!) نیز بجز کتیبه کاشی معرق جرژ شرقی صقه صاحب، که به خط نستعلیق سپید برزمینه مشکی است و تاریخ ندارد و از صنایع حیرت‌آور است، کتیبه کوفی کاشی معرق بسیار ممتاز آن سردر مسجد جامع را که روبه روی کوچه ساوجیان است و تاریخ هفتصد و شصت دارد، هم از آثار آغاسلطان نوشته است!

این سخنان جناب، بی‌اختیار عبارتی از گلستان سعدی را - گرچه اندکی تلخ است - فرایاد می‌آورد که: «چندین دروغ در هم چرا گفت!»<sup>۳۸</sup> باری، گفته‌های آن بزرگ، تخیلی بی‌اعتبار است و اینک به واری آن می‌پردازیم:

آن نیز مربعی به ابعاد ۱۰×۱۱ به درون دارد. در این مربع این کلمه‌ها در سه سطر، بی‌خط فاصل آمده است؛ سطر نخست: ادام‌الله توفیقها. سطر دوم: لنفسها بعد وفاتها. سطر سوم: فی رمضان ثلث و خمسين و سبعمئه.<sup>۳۵</sup> مربع دوم که فاصله آن نیز از مربع نخست ۱۰/۵ سانتی‌متر است، ۱۰۰ سانتی‌متر درازا دارد و پهناي آن در بالا اندکی کمتر از ۱۹ و در پائین کمی بیشتر از ۱۳/۵ سانتی‌متر است. این مربع مستطیل میانین، کتیبه‌ای ندارد، ولی نقشی ساده و دلپذیر دارد که شرح و تفسیر آن از عهده این مقال بیرون است و اصحاب تحقیق می‌توانند تصویر آن را در طی همین نوشتار ببینند.

شادروان جناب، در «الاصفهان» نام صاحب مزار را مسامحه نه «سلطان بخت آغا» بل «سلطان آغا» خوانده و «سلطان آغا» را همان «آغاسلطان» دانسته که نامش در کتیبه کاشی‌کاری مسجد جامع - که از صنایع حیرت‌آور است و از اعمال خیریه او است - آمده است. وی سپس، «سلطان آغا» و «آغاسلطان» را «خاندسلطان» (= خواندسلطان، خان سلطان)، دختر



و دیگر، اگر کتیبه این گور به نام «سلطان آغا» هم بود و سلطان آغا نیز همان «خان سلطان» بود، باز قبول قول جناب محال می‌نمود، زیرا امیرکیخسرو، پدر خان سلطان در پنجم رجب ۷۳۹ درگذشته و شاه محمود، شوی او، در غزه جمادی‌الاولی ۷۳۷ از مادر زاده است،<sup>۴۲</sup> و چون در جامعه قدیم ما، بندرت روی می‌دهد که دختری خوب‌چهر و صاحب کمال از خاندانی محتشم در ازدواج نخستین از جفت خویش به زاد مهتر باشد، گمان نمی‌رود، خان سلطان به وقت نکاح اگر اندک سال‌تر از محمود نبوده، فزون‌سال‌تر هم بوده باشد. باری، تولد وی ظاهراً قبل از ۷۳۷- سال ولادت محمود - و محققاً بعد از اوائل سال ۷۴۰- چند ماهی پس از درگذشت پدر - نبوده است، یعنی در سال ۷۵۳- سال انشای صخره مقدسه - او سیزده تا شانزده ساله بوده و بهر تقدیر، عمر وی به بیست نمی‌رسیده است و در این سنین، سخت مایه ریشخند خرد و کلان است که شاهدختی نازنین، چونان خان سلطان، دلبر و دلاور و سرمست نشئه نوجوانی و ناشکیب قدرت و کامرانی، روی از جهان و کار جهان برتابد و همچون عجزوگان دیرینه سال، دل در کار آخرت بندد و اندیشه مرگ و قیامت کند. نیز از این پیش گفتیم که شاه محمود، در رمضان سال ۷۶۰ به حکومت اصفهان آمد و ازدواج خان سلطان با وی هم حوالی همین سال است، یعنی تاریخ کتیبه صخره مقدسه، هفت سالی پیش از درآمدن خان سلطان به اصفهان است. البته اصفهان پیش از محمود در حوزه امارت ابواسحق، عم خان سلطان بود، اما پای تخت وی شیراز بود و خاندان او نیز در آن شهر بودند و دختری دوشیزه چون خان سلطان در آن روزگار، در این سامان کاری نداشت، و آخرین سخن در این باب، همان سان که پیش از این آوردیم: دُندی سلطان، همسر دوم شاه محمود، روزی در غیبت شوی، پیکر خان سلطان را از گور به درآورد و بسوخت و بس بعید می‌نماید که پس از این واقعه وحشت‌انگیز - اگر چیزی از جسد آن ناکام مانده بوده - با استیلابی که دُندی را بود، محمود مقهور، جرئت آن را داشته که در اندیشه بنای گورخانه‌ای برای جفت نخستین باشد.

### III

جستار خویش را پی می‌گیریم: پس این خاتون عظمی، سلطان بخت آغا، دختر خسروشاه که به سال ۷۵۳ این صخره مقدسه را انشاء کرده است، تا پس از مرگ، سنگ گور او باشد، کیست و در چه سالی در گذشته و بنای مجاور گور او چیست؟

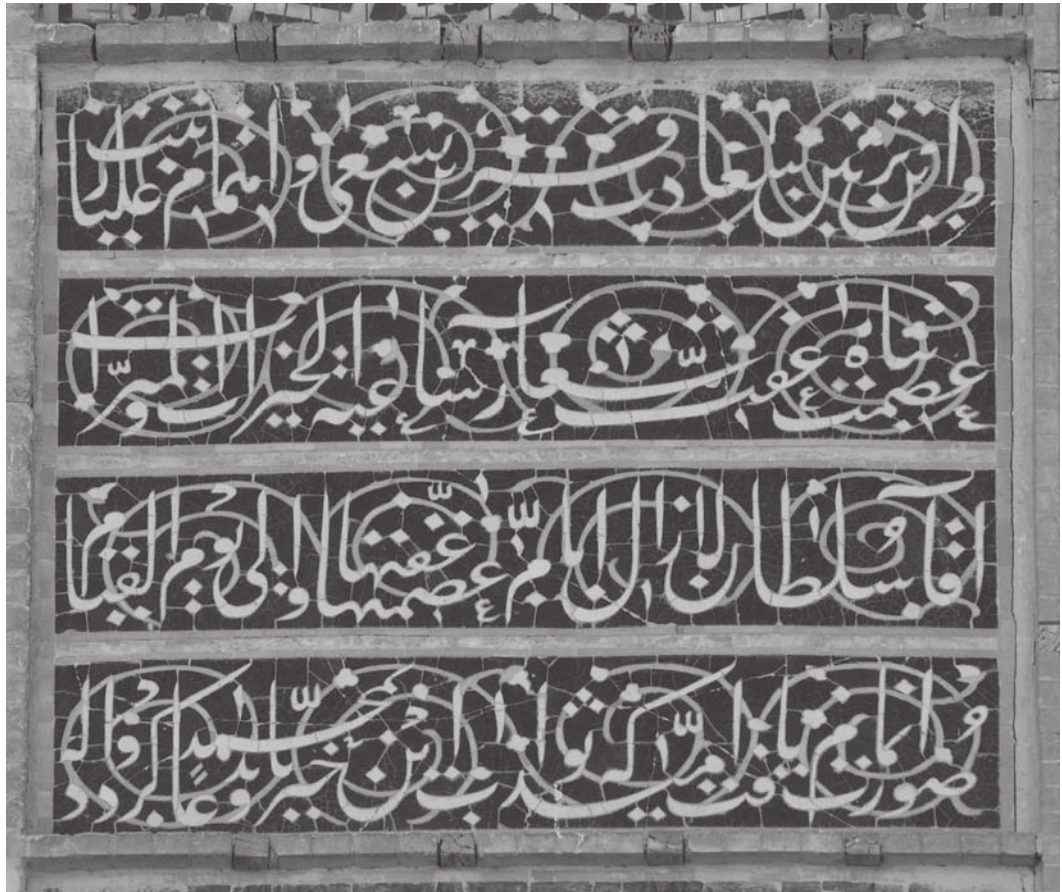


نخست، نام «خاتون عظمی» - چنانکه پیش از این نقل شد و در تصویر لوح گور نیز آشکارا می‌توان خواند-، «سلطان بخت آغا» است نه «سلطان آغا». تازه اگر «سلطان آغا» هم بود، باز در هیچ سندی - معتبر یا نامعتبر - نیامده است که «خان سلطان اینجو» را «سلطان آغا» هم گفته باشند. در کتیبه کوفی آن سردر مسجد جامع قدیم که در مقابل کوچه ساوجبان است نیز عجتاً نشانی از «سلطان آغا» نیست. تاریخ آن کتیبه هم ۷۶۸ است نه ۷۶۰،<sup>۴۳</sup> آن «آقا سلطان» هم که نامش در کتیبه نستعلیق جزر شرقی صفة صاحب آمده است، دو قرنی پس از «سلطان آغا» می‌موهوم می‌زیسته و نمی‌توان آن دو را یکی پنداشت.<sup>۴۴</sup> نیز نام پدر «خان سلطان» را همه منابع، «امیرکیخسرو» نبشته‌اند و هیچکس او را «خسروشاه» نخوانده است.<sup>۴۵</sup>

سردر گنبد تاج‌الملک، کوچه پشت مسجد جامع، روبه روی کوچه ساوجبان  
باقی مانده کتیبه این سردر به خط کوفی اسلیمی دار سفید معرق برکاشی لاجوردی و مورخ به سال ۷۶۸ هجری در حاشیه سمت راست، مشتمل بر آیه اول تا آخر آیه چهارم سوره دهرودر حاشیه سمت چپ مشتمل بر قسمت آخر آیه ۲۰ تا آخر آیه ۲۶ از همان سوره است و در آخر به جمله «تم فی شهر المحرم سنة ثمان وستین و سبعمانه» ختم می‌شود.



کتیبه آقا سلطان دختر شاه طهماسب  
جرز دست راست صفه صاحب  
عکس از مرتضی پورموسی



«مسجد آقا چماقلو» نامیده و از مرقد سلطان بخت سخنی به میان نیاورده است،<sup>۴۵</sup> و هفتاد و اند سال پس از او، در اوائل سده چهاردهم هجری قمری (= ۱۳۰۳ هـ.)، محمدمهدی ارباب، نیای شادروان محمدعلی فروغی - که مردی بازرگان اما از افاضل اصحاب علم و ادب این شهر در عصر خویش بود - در تألیف خود که به «نصف جهان فی تعریف الاصفهان» معروف است، در این باب به اشارتی کوتاه بسنده کرده است؛ وی پس از شرحی مختصر در باب «دارالصّیاء» (= دارالصّیافه) و دو منار آن، می‌گوید: «... در محله دردشت نیز چنین چیزی هست که گنبد کوچکی نیز دارد و زیر آن، صورت قبری است مجهول الحال و الاسم و بانی آن هم معلوم نیست».<sup>۴۶</sup>

و ملک الموثّخین (میرزا عبدالحسین خان کاشانی) که سی سالی پس از اشارت ارباب (= ۱۳۳۲ ق) در اصفهان بوده است، در گزارش خویش، در این باب، سخنانی مغتنم دارد، می‌نویسد: «... در محله دردشت، کاروانسرای است که بالای کاروانسرا دو منار است، هر دو کوتاه، از کاشی است؛ مقداری از سر منارها ریخته است؛ پهلوی کاروانسرا حجره‌ای است، قبری در آنجاست، معروف به قبر «عمو چماقلو»؛ می‌گویند از

قدیم‌تر کسی که از این مجموعه بنا یاد نموده است - تا آنجا که می‌دانیم - ژان شاردن، بازرگان فرهیخته و سیاحتگر ایران دوست و اصفهان‌شناس نکته‌سنج فرانسوی است که در عهد سلطان شاه عباس دوم و فرزند وی، شاه سلیمان، سالها در ایران و بیشتر در اصفهان به سر برده است. وی آن‌گاه که در کوی و برزن محله دردشت، همانند محله‌های دیگر این شهر، با شوری و شوقی شگفت به جست‌وجو پُرسه می‌زده و به هر جای سر می‌کشیده، در کوچه «آقا چماقلو»<sup>۴۳</sup>، بدین مکان بازخورده و آن را مدرسه‌ای دیده، بزرگ، با دو منار بلند که «مزار یکی از مقدّسین گمنام» (= مرقد سلطان بخت) در نزدیکی آن بوده است.<sup>۴۴</sup>

اندکی کمتر از یک قرن و نیم پس از شاردن، به سال ۱۲۲۷ هجری، به دوران حکومت فتحعلی‌شاه قاجار، میرزا صالح شیرازی که در التزام سر ویلیام اوزلی (Sir William Ouseley) فرستاده سیاسی دولت انگلیس، یا به تعبیر خود وی، «بندگان ایلچی صاحب» از فارس رهسپار تهران بود و دو ماه و نیمی در اصفهان ماند و به گشت و گذار در این شهر و پیرامون آن پرداخت، در سفرنامه موجز و مفید خویش، این عمارت را





بود. شادروان جناب در «الاصفهان» - چنانکه گذشت - این بنیاد را «تکیه» خوانده که این کلمه در معنای قدیم آن چندان از معنی «رباط» دور نیست.<sup>۵۰</sup>

### یادداشت‌ها

۱. ر.ک: تاریخ عصر حافظ: ۱۱۹. زبدة التواریخ (۲۸۸/۱) واقعه قتل شاه شیخ ابواسحق را روز جمعه، بیست و دویم بعد از نماز و مطلع سعدین (۲۸۶) بیست و سیم جمادی الاول ضبط کرده‌اند، اما مطابق تقویم ووستنفلد، همان بیست و یکم درست است. نیز مؤید صحت این تاریخ، بیت مرثیه حافظ (مطلع سعدین: ۲۸۷) است.

به روز «کاف» و «الف» از جمادی الاوّل

به سال «ذال» و دگر «نون» و «حا» علی الاطلاق

ولادت ابواسحق در چهارم جمادی الآخر ۷۲۱ (مجمّل فصیحی؛ ۳۲) بوده و در وقت شهادت سی و هفت سال داشته است.

۲. تعبیر از حافظ (دیوان: ۱۴۱) است:

راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

۳. این تعبیر نیز از حافظ (دیوان: ۳۶۶) است:

«بلبل» و «سرو» و «سمن» «یاسمن» و «لاله» و «گل»

هست تاریخ وفات شه مشکین کاکل

۴. تاریخ عصر حافظ: ۱۱۸.

۵. منتخب التواریخ معینی: ۱۸۰.

۶. خاندان اینجو «از فرزندان شیخ الاسلام، پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری‌اند» (مجمّل فصیحی: ۳۲).

۷. منتخب التواریخ معینی: ۱۷۵.

۸. مجمّل فصیحی: ۵۵.

۹. ولادت امیر علاء الدین کیقباد بن غیاث الدین کیخسرو اینجو در بیست و نهم رمضان ۷۲۷ بوده است (مجمّل فصیحی: ۳۷).

۱۰. تاریخ کور کردن امیر مبارز الدین را بعض منابع (تاریخ آل مظفر:

۶۰، جامع التواریخ حسنی، در تاریخ عصر حافظ: ۱۵۶) سال ۷۵۹

و برخی منابع دیگر (مطلع سعدین: ۳۰۵، مجمّل فصیحی: ۹۳)

۷۶۰ ضبط نموده‌اند. شادروان دکتر غنی (تاریخ عصر حافظ: ۱۵۹)

ظاهراً قول صاحب حبیب السیر (۲۵/۳) را پذیرفته که این واقعه

را در نوزدهم رمضان سنه هفتصد و شصت ضبط کرده است.

«شاه شجاع بعد از این حرکت... اصفهان و ابرقوه را به شاه محمود

داد» (مطلع سعدین: ۳۰۵).

۱۱. منتخب التواریخ معینی: ۱۹۰.

اولیاست. سنگ قبر، یک لخته و خیلی بزرگ است، روی او خطوطی است که اغلب محو شده، تاریخ هم داشته، خطش نسخ است، اهالی می‌گویند: این سنگ گاهی مفقود می‌شود و مراجعت می‌کند! گنبد حجره از کاشی است»<sup>۴۷</sup>

متأسفانه، آگاهی ما در باب چستی این بنا و کیستی آن

خاتون عظمی، از پس یکصد و بیست سالی که از تألیف نصف

جهان می‌گذرد، هنوز فزون‌تر از محمدمهدی ارباب نیست و

هر کس هرچه گفته است بر بنیاد فرض یا خیال بوده است.

نویسنده این سطور نیز در این باب سخنی چندان روشنگر

ندارد. وی، آن بانوی فرخنده بخت را که روزگاری از تربت پاک

وی مراد می‌جستند و حجره مزار او از پرتو شمع ارباب حاجت

منور بود، و امروز در غبار فراموشی و ظلمت غربت مستور است،

- و خداهش آمرزیده دارد - هنوز نشناخته است؛ اما در باب

بنای پیوسته بدان مزار، چنین می‌پندارد که: «رباط» ی بوده

است عمارت کرده سلطان بخت، و «رباط» که صورت جمعی

آن «رباطات» است و در متون قدیم اسلامی فراوان بدان باز

می‌خوریم، از بنیادهای خیری بوده است که به نفقه صاحبان

مکنت تأسیس می‌گردید و با حاصل موقوفاتی که جهت آن

مقرّر بود، اداره می‌شد. در این رباطات از مسافران غریب و

فقیر، سالکان سیّاح، جامعان حدیث و جویندگان معرفت

که جریده و سبکبار از شهری به شهری و اقلیمی به اقلیمی

ره می‌سپردند، با شرائطی خاص که واقف معلوم نموده بود،

به رایگان پذیرائی می‌نمودند. در این مهمانسراها پارسایان

نیز بعضی، زاویه‌ای گرفته به بحث توحید و دروس حدیث

می‌پرداختند.<sup>۴۸</sup>

چنین می‌نماید که «رباط سلطان بخت»، پس از آن که

رَقَبات وقف آن به تاراج «مستأکله»<sup>۴۹</sup> رفت و انتظام امور آن

بکلی گسست، چنان شد که دیگر غربا و فقرا و مسافران از هر

دستی در آن منزل گزیدند و آن را به کاروانسرای عام بدل

کردند و کم‌کم بدین نام میان عوام نشان شد؛ کاروانسرای

که درگاه عالی مرصّع آن با کلماتی که جای جای از کتیبه‌های

آن بازمانده و مناره‌های نگارین افراخته قامت آن، هیچ به

سردر و مدخل کاروانسرا نمی‌ماند. از قلم نیفتد که: این سرای

معظم از آن پیش که منزلگاه گدایان شهر و بارانداز غربای

ولایات گردد، یک چندگاه نیز به حکم ولایت شرعیّه و قدرت

فائقه در ید تصرف سرکار شریعتمدار، حضرت سلطان‌العلمایی،

میرسید محمد خاتون‌آبادی (درگذشته شعبان ۱۲۹۱)،

امام جمعه صاحب اقتدار اصفهان و طویله خاص جناب ایشان





۲۶. همان: ۸۳. محمود روز جمعه، نهم شوال ۷۷۶ درگذشت. وی «مدت سی و هشت سال و پنج ماه و نه روز عمر یافت. هفده سال حکومت عراق کرد، از این جمله دو سال در فارس» (تاریخ آل مظفر: ۱۹۱).

۲۷. «اصفهان... در اصل، چهار دیه بوده است؛ کژان و کوشک و جوباره و دردشت» (نزهة القلوب: ۴۸). عوام اصفهان این نام را «دردشت» ادا می‌کنند و صورت تازی این نام «باب‌الدشت» نیز گاهی با تلفظ «بابل‌دشت» از ایشان شنیده می‌شود.

۲۸. مدارس نظامیه، دکتر نورالله کسایبی: ۲۲۲. محله دردشت در روزگار خواجه، محله شافعیان بوده، از این رو، وی مدرسه خود را در این مکان بنیاد کرده است. دردشتیان پیوسته با ساکنان جوباره که مذهب حنفی داشتند، در ستیز و آویز بودند و کمال اسماعیل، شاعر بزرگ اصفهان که از منازعات جاهلانۀ این دو گروه به تنگ آمده بود، چنین نفرینشان کرد (دیوان: ۶۹۳).

تا دردشت هست و جوباره

نیست از کوشش و کُشش چاره

ای خداوند هفت سیاره

پادشاهی فرست خونخواره

تا دردشت را چودشت کند

جوی خون آورد ز جوباره

عدد هر دوشان بیفزاید:

هریکی را کند به صد پاره

تیر مراد شاعر به هدف اجابت رسید؛ مغولان آمدند و کشتند و سوختند و بر باد دادند و کمال نیز خود به نفرین خویش گرفتار آمد. شگفت است و بس شگفت که پس از رفتن تاتار، مردمان این شهر نیز باز بر سر عادت دیرینه خویش: ستیز مذهبی با هم و خصومت اعتقادی با یکدیگر رفتند و بار دیگر، سرزمینی را که روزگاری خاقانی شروانی (ترجمه محاسن اصفهان: ۱۱) به وصف آن گفته بود:

ارواح که بردش گذشتند

فردوس مهین براو نبشتند

آدم بدل جنان شمردش

چون شد به فرشتگان سپردش

به دوزخی مهین بدل ساختند. ابن بطوطه، سیاح نام‌آور که یکصد سالی پس از نزول بلای تاتار به اصفهان درآمده، این شهر را چنین توصیف می‌نماید:

«... اصفهان از بزرگترین و نیکوترین شهرهاست، اما اکنون بیشتر آن به سبب فتنه‌ای که در آن، میان سنیان و رافضیان برپاست،

۱۲. در جامع‌التواریخ حسنی (تاریخ آل مظفر: ۸۱، حاشیه) در واقعه فتح شیراز که این شهر به دست محمود بود و او در شهر نبود، آمده است: «... در این مدّت، خان سلطان، دختر امیر کیخسرو بن محمود شاه ضبط شهر می‌داد، چنانچه هیچ آفریده را مجال نزدیک آمدن به شهر نبود. روزی گرد شهر می‌گشت از اسب خطا شد و سه دنده پهلوی او فرو رفت، همان زمان که ببستند، جبه پوشید و سوار شد و گرد شهر همی گشت».

۱۳. تتیع و انتقاد احوال و آثار سلمان ساوجی: ۱۹ و ۳۸.

۱۴. زبدة‌التواریخ: ۴۳۰/۱؛ مطلع سعدین: ۴۰۵، منتخب‌التواریخ معینی: ۱۹۰؛ دستورالوزراء: ۳۵۲.

۱۵. در بعض تواریخ (تاریخ آل مظفر: ۸۳ و جامع‌التواریخ حسنی، ذیل همین صفحه تاریخ آل مظفر) آورده‌اند که: چون خان سلطان فرزندی نیآورده بود، به حمله «حملی بر ساخت، چون مدّت حمل بگذشت، پسر کنیزکی از آن خود بنمود که این پسر شاه محمود است... و در دارالملک عراق آئین بستند و گهواره مرضع ترتیب بدادند، از قدرت خداوند، نزدیک یک سال رسید، وفات یافت، عزابی سنگین نهاد».

۱۶. «بعد از قمع آل اینجو... خواندسلطان را شاه شجاع می‌خواست که در حباله خود آورد، شاه محمود پیش دستی کرد و بستند و بواسطه این حرکت میان برادران نزاع واقع شد» (منتخب‌التواریخ معینی: ۱۸۸).

۱۷. منتخب‌التواریخ: ۱۹۰.

۱۸. تاریخ آل مظفر: ۸۲.

۱۹. همان: ۸۲، تاریخ عصر حافظ: ۲۶۱.

۲۰. منتخب‌التواریخ: ۱۹۰ «چون شاه شجاع این خبر بشنید، انفعال تمام یافت و خفتان جنگ را به جامه سوک مبدل گردانیده مراجعت نمود. در اثنای جزع و فزع از مطربان ترانه‌ای که مناسب حال باشد، درخواست کرد. عودیی بالفور از لیلی و مجنون این بیت را ترانه ساخت و بخواند:

لیلی شد و رخت از این جهان برد

با داغ توزیست، همچنان مرد

شاه شجاع بسیار رقت کرد و گنجی معمور به جایزه این بیت بدو داد» (منتخب‌التواریخ: ۱۹۰).

۲۱. جامع‌التواریخ حسنی (تاریخ آل مظفر: ۸۳، حاشیه).

۲۲. منتخب‌التواریخ: ۱۹۱.

۲۳. زبدة‌التواریخ: ۴۳۵/۱؛ مطلع سعدین، ۴۰۹.

۲۴. جامع‌التواریخ حسنی (تاریخ آل مظفر: ۸۳، حاشیه).

۲۵. همان: ۸۳.



کلمه «سبعمئه» (با همین هیئت و با سین کشیده) را به گونه‌ای نگاشته که «س»، «الف رمضان» و «لام ثلث» را قطع نموده است؛ بدین‌رو، کتیبه‌خوان آن را «سنة» خوانده و رقم مآت را از بین رفته پنداشته است! نقل این مطلب در این مقام نیز بی‌مناسبتی نیست که شادروان عبدالحجّه بلاغی (رجال اصفهان یا تذکرة القبور: ۲۰۳) در نقدی که بر سخنان میرسید علی جناب در این باب دارد «با استبعاد به این که زن جوانی سنگ قبر برای خود درست کند و بخصوص که معشوقه و زن شاهی عیاش نیز باشد و عادت جاری است که قبر درست کردن و غیره، کار زنان و مردان سالمند است»، حدس زده است که «مدفونه در این محل از غزنویان و دختر خسرو ملک بن خسروشاه یا دختر خود خسروشاه (متوفی در سال ۵۵۵) باشد» و رقم صدگان کتیبه «سئمانه» است و «این خاتون در تاریخ ۶۵۳ که سنگ را تهیه کرده، ۹۸ سال یا زیادتر داشته است!» سخنان شادروان بلاغی (بجز این نکته که گور را - البته بدون ایراد هیچ سندی - گور زن شاه محمود مظفری ندانسته است) در بی‌بنیادی کم از حرفهای جناب نیست: غلط‌خوانی رقم سنگ به جای خود، آخر کدام سند به دست است که نشان دهد، خسروشاه بن بهرام‌شاه غزنوی و پسر او که حوزه حکومت آنان در بخشی از افغانستان امروز و شمال غرب هند بوده است (رک: سلسله‌های اسلامی جدید: ۵۶۴) اصفهان را نیز در تصرف داشته‌اند، یا دختر آنان در این سامان به شوهرداری مشغول بوده است و در صدسالگی، تازه برای درِ سرای آخرت خویش به انشای سنگ می‌پرداخته است؟

۳۶. اصفهان: ۲۲۷.

۳۷. راهبر: ۳۵.

۳۸. گلستان سعدی، طبع خطیب رهبر: ۱۲۸.

۳۹. در سالهای اخیر، کوچۀ ساوجبان (که عوام آن را سبزیان می‌خواندند) از میان رفت و امروزه به جای آن، راهرو باریک سرپوشیده‌ای است که راسته بزازان است و به خیابان هائف راه می‌برد. این کتیبه، سردر گنبد خاکی است و «به خط کوفی اسلیمی دار سفید معرق بر زمینه کاشی لاجوردی... است. حاشیه سمت راست مشتمل بر آیه اول تا آخر آیه چهارم سوره دهر و در حاشیه سمت چپ مشتمل بر قسمت آخر آیه ۲۰ تا آخر آیه ۲۶ از همین سوره است و در آخر به جمله تمّ فی شهرالمحرّم سنة ثمان و ستّین و سبعمائه ختم می‌شود» (گنجینه: ۱۵۸) و در آن ذکر از سلطان آغا - که به زعم جناب، خان سلطان باشد - نیامده است. ۴۰. نام «آقاسلطان» در کتیبه جرز شرقی صفّه صاحب، همین‌سان با «قاف» نگاشته آمده است. شادروان آیه‌الله سید شهاب‌الدین

ویرانه است. اینان هم‌اکنون نیز به کشتار هم مشغولند» (رحله ابن بطوطه: ۱۹۹).

۲۹. دقیق‌ترین شرحی که نویسنده این مقال در باب ویژگی‌های معماری این بنا در زبان فارسی سراغ دارد، تحقیق ارجمند دونالد ن. ویلبر (Donald N. Wilber) باستان‌شناس محقق در کتاب معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان، ترجمه عبدالله فریار، (صص ۱۸۲-۱۸۰) است.

۳۰. تاریخ طبع «الاصفهان» ۱۳۰۳ خورشیدی و تاریخ چاپ «راهبر...»، ظاهراً ۱۳۰۶ است (این رساله تاریخ چاپ ندارد و تاریخ مذکور به نقل از فهرست کتابهای چاپی خان‌بابا مشار است).

۳۱. اصفهان: ۲۸۸.

۳۲. راهبر: ۳۵.

۳۳. از برجسته‌ترین این پژوهندگان، سرور و استاد بزرگوار درگذشته من، جناب دکتر هنرفر است. معظّم له در کتاب نفیس «گنجینه آثار تاریخی اصفهان» (صص ۳۲۱-۳۱۴)، آن قسمت از قول ناصواب جناب را که «آقاسلطان» مذکور در کتیبه نستعلیق جرز شرقی صفّه صاحب را همان «خان سلطان اینجو» دانسته است، مردود شمرده‌اند، اما بخش دیگر سخن او که صاحب گور را «خان سلطان اینجو»، دختر امیرکیخسرو پنداشته، درست انگاشته و فصلی بلند در احوال این «ملکه اصفهان» پرداخته‌اند.

۳۴. این کتیبه از آن غریب است که تنها تاریخ انشای این سنگ را در زمان حیات صاحب آن در خویش دارد و نشانی از تاریخ درگذشت وی در آن نیست؛ به عبارت دیگر معلوم نیست که خاتون عظمی سرانجام در زیر همین سنگ خفته است یا به مصداق نازله شریفه «لاتدری نفس بای ارضی تموث»، مرگ، وی را به ارضی دیگر دریافته است؟

۳۵. آندره گدار (آثار ایران، جلد دوم، جزوه اول: ۳۴) پایان کتیبه گور سلطان بخت آغا را چنین خوانده (یا برای او خوانده‌اند): «... بعد وفاتها فی رمضان سنة ثلث و خمسين...» و گفته است: «رقم مآت سال کتیبه از بین رفته است» و استاد هنرفر نیز که به دقت در ضبط دقایق کتیبه‌ها از همگان ممتاز است، متأسفانه، در نقل این کتیبه، گویا نه از دیدار خویش بل به نقل از گدار، آن را در کتاب گنجینه ضبط نموده و در حاشیه افاده فرموده‌اند: «رقم مآت سال تاریخ این کتیبه از بین رفته است ولی این رقم، چیز دیگری غیر از (سبعمائه) نمی‌تواند باشد» (گنجینه: ۳۱۷). چنانکه پیش از این آوردیم و در تصویر لوح گور نیز بوضوح می‌توان دید، تاریخ کتیبه کاملاً سالم است و چیزی از آن از بین نرفته است و بدخوانی گدار (یا کتیبه‌خوان او) از اینجا ناشی است که کتیبه‌نگار،





- مرعی - رحمة الله علیه - در بقعه علی بن سهل صوفی در محله طوقچی، گوری نشان داده است از زنی عالمه و فاضله و خیره که پدرش طهماسب قلی بیک از امرای صفوی بوده است (رجال اصفهان: ۲۰۰) و بعضی را عقیده بر این است که آن زن مدفون در بقعه علی بن سهل، همین بانوی مذکور در کتیبه مسجد جامع است (تذکره القیوم: سید مصلح الدین مهدوی: ۲۸). صاحب رستم التواریخ - که سخنان وی همه باید با احتیاط تلقی شود - این آقا سلطان را دختر شاه طهماسب می‌داند (رستم التواریخ: ۱۶۹) که البته اگر دختر او نباشد به ظن غالب از معاصران او هست (رک: اطلاعات ماهانه، اردیبهشت ۱۳۳۴، مقاله سید محمدتقی مصطفوی، با عنوان «یادگارهای بانوان هنرمند ایرانی»: ۳۰. نیز گنجینه: ۳۱۶).
۴۱. تنها خواند میر (حبیب السیر: ۳/۳۰۲) نام پدر وی را «امیر مسعود» گفته است که امیر مسعود عم اوست. اتفاق را این مسعود، همسری داشت، سلطان بخت نام و او خواهر دلشاد خاتون و دختر دمشق خواجه و آخرین زنی بود که امیر مسعود در سال ۷۴۳ (سالی که نوزدهم شعبان آن به قتل رسید) با وی در بغداد ازدواج کرد. ظاهراً نواده مسعود (= دختر جهان ملک خاتون) نیز سلطان بخت نام داشته است (رک: منظور خردمند، پروین دولت‌آبادی: ۱۱؛ دیوان کامل جهان ملک خاتون، مقدمه: هفت). نویسنده این سطور می‌پندارد، خواند میر این دو نام را خلط کرده است؟
۴۲. جامع التواریخ حسنی (تاریخ آل مظفر: ۱۴، حاشیه). در مجمل فصیحی (۵۲:۵) در جمادی الثانی یا غزه جمادی الاولى و در مواهب الهی (۸۹:۸)، یکی از دو جمادی و در تاریخ آل مظفر (۱۴:۱)، در جمادی الاولى. بنابر نقل جامع التواریخ حسنی، شاعری در تاریخ ولادت او گفته است:
- اول ماه جمادی سال «ذال» و «لام» و «زاء»  
آفتابی در وجود آمد به تخت خسروی
۴۳. این نام در متن سفرنامه شاردن، (Agha Chmalou) است که شادروان عریضی (سفرنامه شوالیه شاردن فرانسوی: ۱۱۲) آن را «آقا جماله» و محمد عباسی (سیاحتنامه شاردن: ۳۰۰/۷) «آقا شام آلو» خوانده است. این نام در رساله «تعریف اصفهان» اعجاز هراتی (فرهنگ ایران زمین: ۱۸/۱۸۷) که از نوشته‌های عهد صفوی است، در شمار نام کوی‌ها و محلات اصفهان آمده است: «آقا چماقلو از پای منار ساریان به کوچه آردفروشان صلائی نان دادن به صوفیه لبنان انداخته». پیران در دشت این نام را هنوز می‌شناسند.
۴۴. سفرنامه شوالیه شاردن: ۱۱۲؛ سیاحتنامه شاردن: ۲۹۹-۳۰۰.
۴۵. مجموعه سفرنامه‌های میرزا صالح شیرازی، سفرنامه اصفهان: ۱۵.
۴۶. نصف جهان فی تعریف الاصفهان: ۳۲.
۴۷. سفرنامه اصفهان، عبدالحسین کاشانی، ملک المورخین: ۴۹. این سفرنامه در «میراث اسلامی ایران»، دفتر سوم (صص ۶۲-۱۹) به چاپ آمده است. «مفقود شدن و مراجعت این سنگ» که ملک المورخین از قول اهالی نقل می‌کند، این پندار را پیش می‌آورد که: آیا این سنگ (= صخره مقدسه) را از کوهی مقدس یا مکانی شریف بدین بقعه نیاورده‌اند و آیا حرمت نهادن مردمان بدین گور و توسل بدان، بیشتر بدین خاطر نبوده است؟ تحقیق کانی‌شناسی این سنگ در حوزه کار نویسنده این سطور نیست.
۴۸. در باب واژه «رباط» و تحوّل معنایی آن، رک: دائرة المعارف اسلامی، ذیل «رباط» نوشته ژرژ مارسیه.
۴۹. این واژه در متون قدیم به موقوفه‌خواران و غارتگران مال ضعیفان و یتیمان اطلاق شده است. رک: لغت‌نامه دهخدا، ذیل همین واژه.
۵۰. شادروان مصلح الدین مهدوی (مزارات اصفهان: ۱۷۸) گفته است: «مظنون آن که این کاروانسرا باقی مانده مدرسه‌ای است که خواجه نظام الملک طوسی در اصفهان ساخته است» و ظن آن فقیه با شرحی که مافزوخی (محاسن اصفهان: ۱۰۴) از هیأت سردر نظامیه و یکتا مناره «عجیب‌الوضع» آن داده است، بکلی خطاست.

### منابع:

۱. آثار ایران: آندره گدار، ترجمه محمدتقی مصطفوی، جلد دوم، جزوه اول، تهران، اداره باستان‌شناسی، ۱۳۱۸.
۲. الاصفهان: میرسید علی جناب، اصفهان، مطبعه فرهنگ، ۱۳۰۳.
۳. بحث در آثار و افکار و احوال حافظ یا تاریخ عصر حافظ... تألیف دکتر قاسم غنی، جلد اول، تهران، مطبعه بانک ملی ایران، ۱۳۲۱.
۴. تاریخ آل مظفر: تألیف محمود کتبی، به اهتمام و تحشیه عبدالحسین نوایی، تهران، کتابفروشی ابن سینا، ۱۳۳۵.
۵. تاریخ اصفهان: حاج میرزا حسن خان جابری انصاری، تصحیح و تعلیق جمشید مظاهری، اصفهان، مؤسسه انتشاراتی مشعل، ۱۳۷۸.
۶. تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر: تألیف غیاث الدین بن هماد الدین الحسینی المدعو بخواند میر، جلد سوم، تهران، کتابخانه ختام، ۱۳۳۳.



۷. *تتبع و انتقاد احوال و آثار سلمان ساوجی*: تألیف رشید یاسمی، تهران، کتابخانه شرق، [۱۳۰۵].
۸. *تذکرة القبور*: تألیف سید مصحح الدین مهدوی، اصفهان، کتابفروشی ثقفی، ۱۳۴۸.
۹. *تعریف اصفهان*: مولانا اعجاز هراتی، به اهتمام محمدتقی دانش‌پژوه، *فرهنگ ایران زمین*، دفتر هیزدهم، صص ۱۹۴-۱۷۳، تهران، بنیاد نوشیروانی، ۱۳۵۴.
۱۰. *تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی*: فردیناند ووستنفلد و ادوارد ماہلر، مقدمه و تجدید نظر از دکتر حکیم الدین قریشی، تهران، فرهنگسرای نیاوران، ۱۳۶۰.
۱۱. *دائرة المعارف الاسلامیة: المجلد العاشر*، تهران، انتشارات اسماعیلیان (بدون تاریخ).
۱۲. *دستورالوزراء*: تألیف غیاث الدین بن هماد الدین معروف به خواند میر، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، طهران، کتابفروشی و چاپخانه اقبال، ۱۳۱۷.
۱۳. *دیوان خلاق المعانی*: ابوالفضل کمال الدین اسماعیل اصفهانی: به اهتمام حسین بحر العلوم، تهران، انتشارات دهخدا، ۱۳۴۸.
۱۴. *دیوان کامل جهان ملک خاتون*: به کوشش پوران دخت کاشانی راد و...، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۴.
۱۵. *راهبر برای مسافرین اصفهان*: منقول از کتاب *الاصفهان* جناب به طور اختصار، اصفهان، مطبعة اتحاد، [۱۳۰۶].
۱۶. *رجال اصفهان یا تذکرة القبور*: تألیف آخوند ملا عبدالکریم جزی، با حواشی و ملحقات به قلم سید مصحح الدین مهدوی، اصفهان، ۱۳۲۸.
۱۷. *رحلة ابن بطوطة*، ابو عبدالله محمد بن ابراهیم اللواتی، بیروت، دار صادر للطباعة و النشر، ۱۹۶۴.
۱۸. *زبدة التواریخ*: تألیف حافظ ابرو، مقدمه، تصحیح و تعلیقات سید کمال حاج سید جوادی، جلد اول، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.
۱۹. *سفرنامه اصفهان*: عبدالحسین کاشانی، ملک الموزخین، به کوشش رسول جعفریان و عارف رمضان، میراث اسلامی ایران، جلد سوم، صص ۵۲-۲۴، قم، کتابخانه حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۳۷۵.
۲۰. *سفرنامه شوالیه شاردن فرانسوی (قسمت شهر اصفهان)*: ترجمه حسین عربی، اصفهان، ضمیمه سالنامه دبیرستان ادب: ۱۳۳۰.
۲۱. *سیاحتنامه شاردن*: ترجمه محمد عباسی، جلد هفتم، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۵.
۲۲. *سلسله های اسلامی جدید*: ادموند کلیفورد باسورث، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۱.
۲۳. *شاردن و ایران*: دیرک وان در کرویس، ترجمه دکتر حمزه اخوان تقوی، تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۸۰.
۲۴. *فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران*: تنظیم و نگارش از نصرت الله مشکوتی، تهران، سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران، ۱۳۴۹.
۲۵. *کتاب محاسن اصفهان*: تألیف مفضل بن سعد بن الحسین الاصفهانی، تصدی لتصحیحه و طبعه و نشره السید جلال الدین الحسینی الطهرانی، طهران، مطبعة مجلس، ۱۳۱۲.
۲۶. *گنجینه آثار تاریخی اصفهان*: دکتر لطف الله هنرفر، اصفهان، ۱۳۴۴.
۲۷. *مجمعل فصیحی*: فصیح احمد بن جلال الدین محمد خوافی، به تصحیح و تحشیه محمود فزخ، مشهد، کتابفروشی باستان، ۱۳۳۹.
۲۸. *مجموعه سفرنامه های میرزا صالح شیرازی*: تصحیح و توضیح از غلامحسین میرزا صالح، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴.
۲۹. *مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن*: تألیف دکتر نورالله کسائی، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۳۰. *مزارات اصفهان*: سید مصحح الدین مهدوی: تصحیح و تعلیق دکتر اصغر منتظرالقائم، اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۲.
۳۱. *مطلع سعدین و مجمع بحرین*: کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۳.
۳۲. *معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان*: دونالد. ن. ویلبر، ترجمه دکتر عبدالله فریار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶.
۳۳. *منتخب التواریخ معینی*: منسوب به معین الدین نظری، به تصحیح ژان اوین، تهران، کتابفروشی ختام، ۱۳۳۶.
۳۴. *منظور خردمند*: پروین دولت آبادی، تهران، گهر، ۱۳۶۷.
۳۵. *مواهب الهی*: معین الدین بن جلال الدین محمد معلم یزدی، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، مجلد اول، تهران، کتابخانه چاپخانه اقبال، ۱۳۲۶.
۳۶. *نزهة القلوب (المقالة الثالثة)*: تألیف حمدالله مستوفی قزوینی، به سعی و اهتمام گای لیسترانج، لیدن، ۱۹۱۵.
۳۷. *نصف جهان فی تعریف اصفهان*: تألیف محمد مهدی بن محمد رضا الاصفهانی، به تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده، تهران، کتابخانه امیرکبیر، ۱۳۴۰.
۳۸. *یادگارهای بانوان هنرمند ایرانی*: سید محمدتقی مصطفوی، اطلاعات ماهانه، شماره ۸۶، تهران، [مؤسسه اطلاعات]، اردیبهشت ۱۳۳۴.